



ع. میرزابیگی

# مسئولیت وقضاوت

گرفته بود و به هر طریقی که بنظرش میرسید میخواست او را پیش خود بنشاند ، ولی وقتی که دید تلاش بجائی نمیرسد او را بحال خود رها کرده بود .

لحظه‌ای گذشت ، دراین هنگام صدای بهم ریختن استکانها بلند شد و بدنبال آن صدای فریاد و گریه حمید بگوش رسید ، حمید

باردیگر صدای مادر بلند شد و با عصبانیت فریاد زد : مریم ، مگر بتو نمیگویم بچه را بردار ؟! مریم که نوبی اطاق نشسته بود و بحرف میهمانها گوش میداد ، متوجه صدای مادر نشد ، او دختر بچه‌ای هفت ساله بود و برادر کوچکی بنام حمید داشت که سه سال از خودش کوچکتر بود ، اکثر مواقع وقتی مادر مشغول انجام کاری میشد ، او مجبور بود از برادر خود مراقبت کند ، ولی برادرش آنقدر بازیگوش بود که یک لحظه از او غافل میشدند ، همه چیز را بهم میریخت .

مریم امروز هم چند بار دست برادر را

که نا لحظه‌ای پیش‌پیوسته باین سو و آنسو  
میدوید و بازی میکرد ، پای خود را میان  
سینی چای گذاشته و مقداری چای داغ روی  
پایش ریخته بود .

یکی از میهمانها فوراً او را برداشت و پایش  
را بایک دستمال پاک کرد ، بقیه میهمانها  
هم باو نزدیک شده بودند تا از نزدیک پایش  
را ببینند .

مریم بیچاره بارنگ وروئی پریده حمید  
نزدیک شد ، او که سعی بر آرام کردن حمید  
داشت میخواست او را گوشه‌ای ببرد و بنشاند  
ولی صدای گریه حمید قطع نمیشد .

مادر پس از شنیدن صدای گریه حمید ،  
غذا را سرچراغ رها کرد و با عجله بسوی او  
دوید ، وقتیکه بحمید رسید نگاهی به پای او  
کرد و برای ساکت کردن پسر خود بنوازشش  
پرداخت ، او همانطور که بنوازش حمید ادامه  
میداد نگاه نندی بمریم کرد و گفت : ای همه...  
بچه را سوزاندی ؟!

مریم درحالیکه سعی میکرد خود را کنار  
بکشد ، با لحنی آمیخته با ترس و اندوه زیر  
لب گفت : تقصیر خودش بود ، هرکاری  
کردم بحرفم گوش نداد . . .

مادرکه از دست دخترش شدت عصبانی  
بود ، سیلی محکمی بگوش او زد و گفت : ای  
پدر... میخواستم جلوی میهمانها چیزی  
بنویسم ، ولی تو امروز هم کار خودت را  
کردی !

دراینحال یکی از میهمانها واسطه شد

و مریم را کنار کشید ، دخترک که از خجالت  
سرخ شده بود ، سرخود را بزییر انداخت و با  
ناراحتی تمام گریه میکرد .

مادر همانطور که حمید را بغل کرده بود  
و به نوازش او ادامه میداد ، چند بد و بیراه  
دیگر بمریم گفت و از اطاق دور شد . . .

آنچه نقل شد گوشه‌ای دیگر از واقعیتهای  
زندگی روزمره بود که کم و بیش با آن آشنا  
هستیم و اما جای آن دارد که از خود بپرسیم  
دریک چنین شرایط تاسف باری ، کودک مورد  
آزار و سوزنش چه احساسی میتواند داشته  
باشد ؟!

آیا این کودک بناحق مورد ستم قرار گرفته  
است ؟ آیا شخصیت او در مقابل دیگران  
تحقیر نشده ؟ آیا در چنین شرایطی ،  
کودک بفکر انتقام نمیافند ؟ !

آیا میتوان از چنین کودگانی توقع داشت  
که نسبت به برادران و خواهران خود مهربان  
و با گذشت باشند ؟ آیا میتوان از آنان  
خواست که نسبت باولیا خود مهربان بوده و  
از آنان اطاعت و پیروی کنند ؟!

باتوجه به نقش عمده اولیا و تاثیر اعمال  
و رفتار روزمره آنان در تکوین شخصیت  
کودک و کیفیت سلامت فرزندان در سراسر  
زندگی و توجه باین که آینده کودک بسته  
به شرایط عاطفی خانواده و نوع برخوردهای  
افراد آن در دوران کودکی اوست ، در  
میابیم که یک چنین اعمال نامعقول و زیان-  
باری که گهگاه از جانب عده‌ای از بزرگسالان



نسبت بکودک انجام میشود از آنجا که  
بمجهل وی تجربگی ، بی صبری وی بهرگی  
آنان از تعلیم و تربیت صحیح استوار است ،  
عواقبی بس وخیم بدنبال دارد ، از جمله  
آنکه این قبیل برخوردها موجب نابسامانیهای  
کوناگون فکری و روانی کودک گردیده ،  
شخصیت او را از رشد صحیح بازداشته و در  
مجموع ، زیانهای فردی واجتماعی متعددی  
را بدنبال خواهد داشت .

دربررسی بیشتر این مسئله ، ذکر این نکته  
ضروریست که هر کودک ، با تولد خواهر و  
برادر کوچکتر خود ، هنگامیکه موجه از  
دست دادن مقداری از محبت و توجه قبلی  
والدین خود گردید ، طبیعاً نسبت به  
کودکان دیگر خانواده حسادت میورزد ،  
حال هرچه توجه والدین نسبت بکودکان  
دیگر بیشتر باشد و نسبت بکودک فوق ،  
کمتر ، این حسادت بیشتر برانگیخته گشته و  
موجبات ناآرامی ورنجش خاطر وی را فراهم  
میسازد ، ناآنجا که کودک ، بمنظور جلب  
توجه والدین ، بانجام رفتارهای خاصی  
اقدام مینماید که ظاهراً غیر طبیعی ،  
زنده و نامناسب بنظر میرسد ، دراینکوبه  
موارد است که پدر و مادر آگاه ، جهت ایجاد  
آرامش وامنیت خاطر فرزندان ، تصمیم  
سلامت فکری آنان و ایجاد علاقه و همبستگی  
میان افراد خانواده ، بانخاب رفتاری  
مناسب ومسننی برمحبت وسوجد یکسان  
بکودکان خود ، میپردازند ، اینکوبه والدین

میدانند که حتی اگر تعلیلی ( ارجله خاطر  
وجود ویژگیهای بربر یکی از فرزندان ) یکی  
از آنان بیشتر علاقمند نمود ، نااین وجود  
باید رفتار خود را تحت کنترل داشته و در

نوع برخورد خود با هریک از آنان ، اصول صحیح تربیتی را از نظر دور ندارند .

نکته اصلی مورد بحث ما این است که در برخی از خانواده‌ها نه تنها بکودک بزرگتر توجه کمتری میشود ، بلکه دامنه بی‌مهتری والدین از این هم فراتر میرود و بار اعمال فرزند کوچکتر را نیز برکرده ضعیف و نوانش بحمل میکنند ، این امر موجب آن میشود که حسادت معمولی کودکانه ، بانوعی خشم ، نفرت و بدبینی آمیخته گردد ، تا آنجا که تکرار اینگونه برخوردها وندام آن علاوه بر آزار پیوسته کودک ، و ایجاد خشم ، پرخاشگری ، یاس ، بدبینی ، اندوه وحقارت دروی ، به نیرکی روابط کودکان خانواده منجر گشته و بدین ترتیب موحیات آزار کودک کوچکتر را نیز فراهم میآورد ، البته بدیهی است که خود اولیاء هم از عواقب زیانبار آن مصون نبوده وعلاوه بر از دست دادن محبت ، صداقت ، صمیمیت و همکاری وفرمانبرداری واقعی فرزندان خود ، درآینده از خشم ونفرت کودکان ویا عصیان آنان ( خصوصا در دوره بلوغ ونوجوانی ) مصون نمیباشند ، زیان بعضی رفتارها که از جانب برخی از اولیاء نسبت بکودکان اعمال میشود ناحدی است که پیامبر اسلام میفرماید " خدانیاמרزد آن پدر ومادری را که با رفتارهای بسنجیده خویش فرزندان خود را به نافرمانی وادار میسازد "

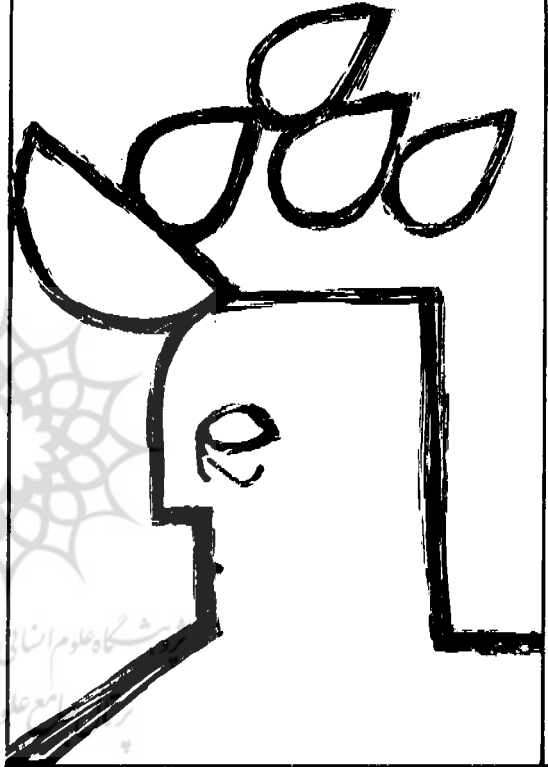
بررسی کسرده براین مسئله روشن

میسازد که این قبیل رفتارها ، قضاوتها و توقعات غیرمنطقی والدین ، بگونه‌ای در رفتارهای اجتماعی کودکان منعکس میگردد و برکیفیت قضاوت وتوقع آنان اثر سوء میگذارد چنانکه آنهاهم بنوبه خود به هنگام قضاوت وانجام واکنش مناسب ، دچار کج فهمی وانحراف میگردند ، یعنی دراینگونه موارد ، از یکسو کودکی که بواسطه انجام عمل خلاف برادر یاخواهر خود مورد آزار وسرزنش اولیائش واقع شده ممکن است درمواردی مشابه ، به تقلید از والدین خود ، عمل نامناسب یک فرد را بحساب فرد ( یاکودک ) دیگری که بیشتر بر او تسلط دارد بگذارد ، و باین وسیله از اتخاذ روش مناسب درزندگی وحل مشکلات خود بصورت واقعی عاجز گردد . . . . .

از سوئی دیگر ، کودک خلاقکار نیز چنین تصور میکند که عملش هرچه نامناسب باشد برای وی جرم چندانی محسوب نمیگردد ، بلکه این دیگرانند که باید پاسخگوی اعمال منفی وی باشند. و بهای عمل خلافش را بپردازند ، بدین ترتیب دامنه خودخواهی و توقع این کودک گسترش یافته وبی اعتنائی وی نسبت باعمال ورفتارش موجب انحراف رفتار وی گشته و بندریج شخصیت نامطلوبی از او میسازد ، بدیهی است که رفتار چنین فردی علاوه بر داشتن تاثیرات سوء برزندگی خود ، برای خانواده وجامعه وی هم مشکلاتی بقیه در صفحه ۵۵

از دکتر مجید مساواتی آذر

جامع‌شناس و عضو علمی گروه علوم اجتماعی  
دانشگاه تبریز



میدانیم که عوامل فرهنگی در هر جامعه از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و آموزش وسیله‌ای است که همراه تربیتی که انسان در جریان زندگی دریافت مینماید. با او امکان میدهد که افق زندگی خود را با آگاهی از حقوق اجتماعی توسعه دهد و صلاحیت فنی را تکمیل کند و با شناخت عوامل در تصمیم فردی آزادی داشته باشد و بطور کلی میزان هوش و چگونگی حالات روانی و جسمانی و خلق و شخصیت فرد یعنی وجود فرد با تمام اختصاصات بنیادینش وقتی بارور خواهد شد که ابتدا تربیت خانوادگی او و بعد آموزش مدرسه بتواند از او یک انسان کامل و بشاش و شکوفان و آزاد و مسئول و درست کار و تطمیع نشدنی در جامعه و محیط بوجود آورد. اصولاً "هدفهای اصلی تربیت و آموزش با توجه به نظریات و دانشمندان و فیلسوفان که در زیر به برخی از آنها اشاره میشود جز این نیست.

۱ - سقراط مکرر اظهار داشت که آدم شریب کسی است که جاهل و گمراه است، نمیداند نقصش در کجا است، پس اشتباه میکند. اگر او را تعلیم دهیم و دانایش کنیم خودبخود نیکوکار میشود. بنابراین یا عقل یا "علم کلی به خیر" عالیترین فضیلت است و سایر فضائل ناشی از آن خواهند بود. (۱) دکتر علی اکبر سیاسی: علم اخلاق (نظری، عملی) انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۳۶) صفحه ۸۴ - ۸۵

**آموزش و پرورش بمنظور  
احیای  
اخلاقی و اصلاح بزهکاریک  
عامل اساسی بشمار میبرود**



هرچند که این نظریه افراطی و علم به ننهائی کافی نیست برای آنکه آدمی را حتماً "و جزماً" به پیروی از تکلیف و اقدام به عمل نیک وادارد. لیکن شک نیست که شرط اول درستی و درستکاری این است که روان ما، پرورش صحیح حاصل کرده، درستی و راستی را بشناسد و خیر را از شر تشخیص دهد.

۲ - تربیت عبارت است از آماده کردن بچم‌ها برای کامیابی در جامعه آینده که بمراتب از جامعه کنونی برتر خواهد شد. (کانت)

۳ - تربیت عبارت است از تهیه بهترین وسایل برای ناهمین آیندهٔ وطن.

(روکرت)

۴ - تربیت علمی است که مرد را در دایرهٔ استعدادهای مادرزاد پرورش میدهد. (ژان ژاک روسو)

۵ - تربیت فنی است که انسان را از روی ادراک بانجام دادن وظائف اجتماعی قارر میسازد.

(اکریک)

۶ - تربیت فنی است که فرزندان آدم را در راه تمدن و مخصوصاً "تمدن ملت خود هدایت میکند و ایشان را توانا میسازد تا همان تمدن را با کوششهای آزادانهٔ خود حمایت کنند و ترقی دهند.

(هاینریک شمید)

۷ - تربیت صنعت ظریفی است که انسان را توانا میسازد تا بوسیلهٔ افکار خود اشیاء خارجی را بروفق احتیاجها و مقاصد علمی خود بدست بیاورد و آنها را تغییر دهد.

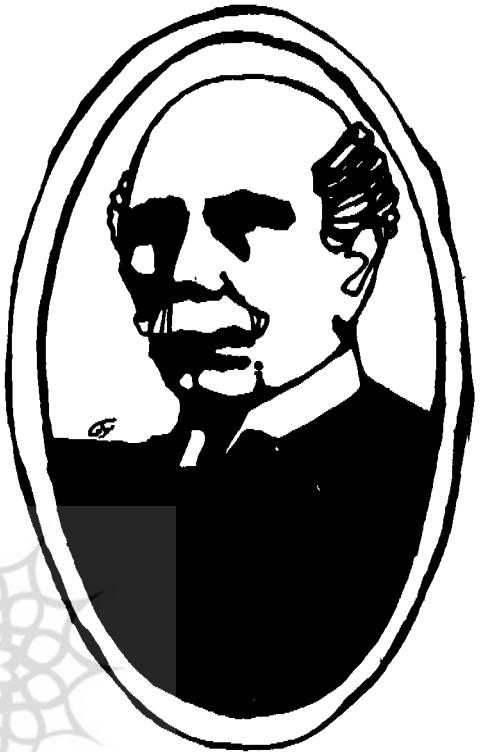
(ویلیام جیمس)

۸ - تربیت فنی است که برای اکتشاف و تکامل جوهر درونی انسان خدمت میکند و همهٔ قوای او را بیکسان نیرومند میسازد.

(ف. ا. وولف)

۹ - تربیت سرچشمه و ریشهٔ همهٔ عظمت هاست.

(تئودور تریگلر)



این تعاریف که از تربیت بعمل آمده است بطور قطعی برای کامیابی یک ملت ضروری هستند یعنی ملتهایی که از تربیت ناقص برخوردار باشند و یا بوشه‌های ناچیز و اسدائی از آموزش داشته باشند بددشواری خواهند توانست از مسائل اجتماعی - اخلاقی) شناخت‌های اساسی و واقعی داشته باشند و مشکلاتی را که در برابر آنها قرار میگیرند تشخیص دهند .

حقیقات پرفسور پیازنه برآن دلالت دارد که طفل راه تشخیص خیر و شر و تبعیت از الگوهای اخلاقی رفتار را بطور طبیعی در مراحل اولیه رشد خویش در خانه یعنی در مرتبه اول از پدر و مادر و در مرتبه ثانی، از خواهر و برادر بزرگتر و بزرگسالان دیگر یاد میگیرد و اقتباس میکند ، هرچه

وحدت و استمرار در الگوهای تربیتی بیشتر و کاملتر باشد کودک زودتر و آسانتر و بصورتی محکمتر و پایدارتر، آن الگوها را پذیرا میشود و خود را با آنها هماهنگ سازگار میکند و در اینجا است که مسألهٔ برهیز از ساقضات تربیتی اهمیت پیدا میکند

پرفسور فرکوین در فصل ۵ از کتاب خود مینویسد: یک عامل بسیار مهم که از مطالعات بدست آمده است بالا بودن میزان

۱۰ - مقصد اساسی تربیت باید این باشد که بچه ها را برای یک زندگی منی بر خیر عمومی و وطنپرستی و خوشبختی حاضر کند .

(بازده دوو)  
۱۱ - بیش از همه انسان بوسیلهٔ تربیت اخلاقاً اصلاح کرده شود وگرنه هر قدر باهوشتر شود بهماندرجه هم کارهای بد میکند .

(گراف فون پلاتن) (۱) حسین کاظم زاده  
ایران شهر - اصول اساسی فن تربیت ،  
انتشارات اقبال ، چاپ دوم ، سال ۱۳۳۰ ،

میزان بزهکاری اغلب در نزد شاغلین کارهای فصلی که دوره‌های بیکاری طولانی در بین آنها وجود دارد و نیز کارگران بی‌خاص و غیرماهر بیشتر دیده شده و در نزد شاغلین کارهای کمکی مانند شاگرد بخاری و غیره کمتر دیده شده است (۱). جی. ال. برن - پیشرفتهای بهداشت عمومی، ترجمه سیاوش آگاه، از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۵۲، صفحه ۲۰۹.

پس میتوان گفت که این آموزش خواه وسیلهٔ خانواده به انسان داده شود و خواه بوسیلهٔ مدرسه و یا بوسیلهٔ هر دو بهر صورت نقش آن در سازگاری فرد یا جامعه و یا برعکس در سازگاری او ناهمبسته است. اما وقتی مطالعه وضع آموزش و پرورش

در ایران (شهر ارومیه) بررسی می‌کنیم می‌بینیم که نه تنها آموزش اجتماعی با نیازهای یک جامعه در حال پیشرفت منطبق نیست بلکه طرز تفکر خانواده با سیاست آموزش در تناقض است. زیرا وضعیت آموزش و پرورش دختران و زنان این وضع را بخوبی نشان میدهد. یعنی اگرچه این طبقه در موسسات آموزشی پذیرفته میشوند ولی میزان آموزش و پرورش آنها را در محیط متفاوت بررسی میکنیم، می‌بینیم که وضعیت آنها در محیط شهری و روستایی کاملاً از هم متمایز است.



بزهکاری در نزد پسرانی بود که وضع تحصیلی آنها بد و علاقه بدی در آنها بسیار کم بوده است. پسرای که میزان علاقه و قدرت تحصیلی آنها ده درصد بوده است بالاترین میزان بزهکاران را نشان داده‌اند. هنگامیکه قابلیت درسی و تحصیلی پائین آنها را یکی از عوامل مستعدکننده دیگری همراه بود (مانند ازدیاد جمعیت خانواده)، خانه و مسکن و محله بد، میزان بزهکاری به نهایت درجه بالاتر رفته بود. بدین ترتیب ۴/۴ درصد از پسران با قابلیت تحصیلی پائین همراه با ازدیاد جمعیت خانواده محکوم شده بودند.



# چگونه باید ارتباط برقرار کرد

است ، دخترها محبوب بودن بین گروه را می‌پسندند ، بستگی به گروه در دوره بلوغ شدت و استحکام بیشتر دارد ، کنترل رفتار فرد از طرف گروه در این سن درحد وسیع

در این دوره فرد میخواهد از پدر و مادر و کنترل و مراقبت آنان بگریزد ، خود تصمیم بگیرد ، پسرها سعی دارند با نظر خاصی به سالمندان نگاه کنند که گاهی خصومت آمیز



است ، بچه‌های ضعیف و کم تجربه و آنها که در زمینه اجتماعی و اخلاقی و عاطفی سه اندازه کافی رشد نکرده‌اند ، نمیتوانند روی پای خود بایستند و تحت تاثیر گروه قرار دارند ، آنها که قدرت انتخاب دارند ، هدفهای بهتر دارند میتوانند تصمیمات بهتر بگیرند ، بتدریج خود را از زیر نفوذ گروه خارج میکنند .

بستگی به گروه در بهداشت روانی نوجوان تاثیر بسزادارد ، موفقیت در تحصیل با پذیرش گروهی ، ارتباط دارد ، در این زمینه تحقیقاتی نیز بعمل آمده است در دوره بلوغ بچه‌ها یاد میگیرند که چگونه افکار خود را در اختیار دیگران قرار دهند و از عقاید و افکار دیگران استفاده کنند ، طرز بحث و توجه به افکار مختلف و رعایت احترام به عقاید دیگران را میآموزند ، البته این خطر را نیز دارد که گاهی سبب از بین رفتن استقلال فرد میشود ، بویژه وقتی که گروه هدفهای نامعقول برای خود انتخاب کند ، در این موارد بچه‌ها تمایلات و افکار و هدفهای خود را فدای آنچه گروه تعیین کرده است مینمایند .

رقابت در گروه :

رابطه بچه با گروه همسن گاهی بصورت رقابت ظاهر میشود ، رقابت با یادگیری ارتباط دارد ، بجهائی که دریادگیری ضعیف هستند در رقابت دچار ترس و یاس

میشوند ، بچه‌های متوسط گاهی خوب عمل میکنند و گاهی دچار ترس میشوند ، بچه‌های باهوش بعضی اوقات استعداد های خود را بیش از آنچه هست فرض میکنند و رقابت آنها باخشونت و حمله توام است ، رقابت باید به بچه یاد داده شود تا معقول و منطقی و محدود رقابت نماید و امکانات خود را در نظر بگیرد ، از طریق رقابت‌های اساسی میتوان تجربیات بچه را وسعت داد ، رقابت نباید طوری باشد که سبب تعدی و تجاوز به حقوق دیگران باشد ، بعضی افراد در اثر ترس از شکست حاضر به رقابت با دیگران نیستند ، و یا ممکن است تسلیم شوند .

رقابت باید ارادی باشد نه اجباری و سبب خوشحالی و مسرت همه باشد ، رقابت باید با محبت و رفاقت همراه باشد ، رقابت باید میان افرادی باشد که از لحاظ امکانات معادل باشند پدر و مادر نباید در رقابت ، توقع بیجا از بچه داشته باشند ، رقابت امری عادی است و نباید بیماری روانی فرض شود ، اگر دائما بچه در حال رقابت باشد بهداشت روانی او بخطر میافتد ، دچار ترس ، اضطراب و نگرانی میشود و گاهی حالت مالیخولیائی به او دست میدهد ، هرچه بچه بزرگتر شود رقابت او کمتر میشود ، رقابت میان پسرها بیشتر از دخترها است در رقابت باید جنبه‌های تربیتی را تقویت نمود نه این که سبب تزلزل شخصیت ایجاد دشمنی شود .

← لطفاً ورق بزنید →

طرز برخورد غیرمنطقی افراد به یکدیگر ،  
نداشتن سعه صدر و قدرت تحمل افکار و عقاید  
مختلف علامت تعصب است تعصب امری  
آموختنی است فرد ابتدا از والدین و بعد از  
گروه همسن میآموزد ، بچه‌ها ابتدا توجهی  
به نژاد و مذهب ندارند باهم بازی میکنند ،  
بتدریج متوجه تمایلات والدین میشوند و  
اختلاف خود را با دیگران میآموزند .

تعصب مانع تفاهم مشترک و بستگی افراد  
به یکدیگر است و سبب جمود فکری و عدم  
استفاده ارزش علمی است ، اختلاف بچه‌ها  
با سالمندان و ارزشهای آنان از عوامل موحد  
تعصب در بچه‌ها است ، تعصب بیشتر در  
بچه‌هایی پیدا میشود که از لحاظ عقیده یا  
موقعیت اجتماعی با سایرین فرق دارند و  
نمیتوانند صحیح عمل کنند حتی مانع رشد  
صحیح تربیتی آنان میشود ، بچه‌هایی که  
مورد تعصب دیگران قرار میگیرند گاهی  
خونسرد و مطیع هستند و گاهی نسبت به همه  
بدبین میشوند ، بچه‌هایی که از جهات  
خانوادگی باهم شبیه هستند در یک گروه  
قرار میگیرند و ممکن است نسبت بگروه دیگر  
احساس خشم و نفرت و دشمنی نمایند ،  
تحمیل افکار و عقاید به بچه‌ها از طرف  
والدین و معلم و هر شخص دیگر اگر بازور و  
بدون منطق باشد نمیتواند در شکل وجدان

اخلاقی طفل اثر عمیق داشته باشد ، لازم  
است به بچه‌ها در حد فهم آنها یاد داده  
شود که عقیده‌ای را بطرز صحیح بپذیرند  
و بفهمند نه از روی تعصب .

بچه‌هایی که از خانواده طرد میشوند ،  
تزلزل پیدا میکنند و برای خود ارزش قائل  
نیستند زودتر دچار تعصب میشوند .

رعایت جهات تربیتی در دین اسلام  
و مذهب حقه تشیع آنطور که ائمه طاهرین  
عمل میکردند و به ویژه در احادیث منتسب  
به امام صادق (ع) نقل شده است ، در حد  
توانائی و استعداد هر بچه ، آنها را از جمود  
فکری و تعصب‌رهایی دهد ، این جمله یک  
کلید است و احتیاج به شرح وسط طرق  
اجرائی دارد .

پذیرش گروهی :

آنچه که نوجوان و افراد  
بالغ را در گروه محبوب میسازد ، محبت به  
دیگران شرکت در کارهای جمعی ، مصاحبت  
مسرت بخش ، فعالیت گشاده روئی ، خوش  
خلقی ، پاکیزگی ، دعوت دیگران بکارهای  
مثبت ، ارائه پیشنهادهای مفید ، انکار  
و تهیه برنامه‌های جالب است .

بچه‌هایی که در تحصیل شکست میخورند  
آنها که احساس عدم امنیت میکنند کمتر در  
گروه محبوب هستند ، البته محبوبیت در  
گروه همیشه دلیل بر رشد اخلاقی نیست ،  
بزرگسالان غالباً در تعیین اندازه محبوبیت  
بچه‌ها دچار اشتباه میشوند ، آنها

میخواهند موقعیت اجتماعی و محبوبیت بچه را در گروه از روی میزانهای خود ارزیابی کنند در صورتیکه باید به میزانهای گروه توجه داشته باشند ، وضع طبقه‌ای و اقتصادی بچه‌ها در پذیرش گروهی فوق‌العاده مهم است ، حتی نوع طبقات اجتماعی و نوع خصوصیتی که باید فرد نوجوان داشته باشد در طبقات مختلف فرق میکند و طبقه معلم در این امور بسیار اهمیت دارد . معلم نباید مهارتهای اجتماعی را به بچه بیاموزد تا از این طریق موقعیت خود را در گروه تثبیت نماید ، معلم بعنوان نماینده سالمندان باید نقش راهنما را بعهده داشته باشد و به بیند بچه‌ها در چه مرحله‌ای از رشد هستند بستگی آنها با گروه بچه صورت است بعد وضع تعلیم و تربیتی که میدهد روشن سازد ، بچه‌ها باید بفهمند که معلم دلسوز آنها است ، رابطه معلم و بچه‌ها در حالت فردی و گروهی باید تفاوت داشته باشد ، معلم باید گروه را برسمیت بشناسد و بعنوان وسیله‌ای برای تربیت کودکان از آن استفاده نماید ، هدف و برنامه و نقشه منظم داشته باشد ، از هر فرصتی برای تربیت کودکان از آن استفاده نماید ، مقاصد خود را بشاگردان خوب بفهماند ، تفاهم مشترک بین‌از (معلم) و گروه برقرار شود ، و پدر و مادر و هر مربی دینی میتواند نقش معلم را داشته باشد و اما دستورات اجرایی چگونه است بحثی است جدا که میتوان بکلیه کتابهایی که در

زمینه تعلیم و تربیت کودک چه از نظر کلی یا دید خاص اسلامی که البته واجد همه کلیات هست استفاده نمود ، اجمالا چند نکته دیگر در مورد زندگی جوانان بعد از دوره کودکی ( دبستان ) لازم به یادآوری است .

۱- سن بلوغ در افراد و گروهها بسیار اهمیت دارد و پسر و دختر بنا بدلائل زیست شناسی و فیزیولوژی ، (وظایف الاعضائی) و آنچه عینا می‌بینیم از جهات مختلف تفاوت دارند و نمیتوان در مورد گروههای پسر و دختر یکتواخت اظهار نظر کرد ، یک پسر پانزده ساله برای انجام بسیاری از مسئولیتها حتی در امور خانه هنوز بچه است و دختر پانزده ساله با توجه بمسئله رشد آماده زندگی خانوادگی است ، بعلاوه رغبتها استعدادها و علائق آنان متفاوت است و تشکیل مدارس مختلط حتی از دید تربیت غربی قابل توجه نیست ، چه رسد به زیانهای اخلاقی و آنچه باعث بلوغ زودرس پسران و دختران میشود ، دلائلی که بعضی دانشمندان غربی و غربزده‌های شرقی می‌آورند که ایجاد گروههای مختلط باعث رفع بعضی عقده‌ها و ناراحتیهای روانی میشود واقعا خنده آور است ، افراد گرسنه را سر سفره ای با غذاهای رنگی و گوناگون مینشانیم و انتظار داریم نگاه کنند بررسی کنند اما دست نزنند ،

# احادیث و روایات

تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَجْبُوءٌ بِمَا كَتَمَ لِسَانُهُ

« عَلَى عَلَيْهِ السَّلَام »

سخن بگوئید تا شناخته شوید زیرا هر کس زبانش پنهان است.

لُغَاتُ : الْمَرْءُ : اِنْسَان

مَجْبُوءٌ : پنهان

پرورش شناخت

در سازمانهای تجارتي و صنعتي اغلب پيش از استخدام کارمندان ميکوشند اطلاعات دقيق و کافي درباره روحيات و استعدادهاي افراد بدست آورند تا براساس آن کارائي و کفائيت شغلي اشخاص را برآورد کنند چه انتصاب افراد در پستهاي حساس بدون شناخت کفائيت شغلي آنان گاه ضايعات مالي و جاني جبران ناپذيري را بار ميآورد .

در جنگ احد عامل اصلي شکست بي کفائيتي سپاهي بود که مسئوليت پاسداري پشت جبهه را بعهده گرفته بود و اگر فداکاري و تحرک مسلمانان نبود شايد امروز نام و نشاني از اسلام باقي نمي ماند .

شناسائي براي انسانها در گذشته و حال هميشه مورد توجه بوده و هست شايد يکي از علل مهم پيدايش علم روانشناسي علاقمندی انسان بشناخت خود بوده است يکي از انگيزه هاي انساني هميشه معطوف اينست که ميخواهد خود را بشناسد جهاني که در آن زندگي ميکند بخوشي شناسائي کند از ماوراء اين جهان سردر بيارد بکرات ديگر دست يابي پيدا کند .

در محيط هاي آموزشي معلم و مربيان تلاش ميکنند که هرچه زودتر شاگردان را شناسائي کرده از نظر تربيتي و آموزشي بهتر بتوانند منابع خداداد را استخراج و استعدادهاي آنان را پرورش دهند .

بدیهی است هر زن و مردی پس از گذشت زمانی از شور و ذوق افتاده موجبات



تفرقه و جدائی ببینان فراهم میآید خصوصا اگر از نظر اخلاقی و مالی مشکلاتی هم بوجود آمده باشد در چنین شرائطی عامل مؤثری که میتواند پیوند آن دو را استواری بخشد پای بند بودن با اصول دینی و روحیه ایمانی است.

در نحوه گزینش دوست میفرماید: من یدکر کم الله رویته یعنی دوست شما باید کسی باشد که دیدارش شما را بیاد خدا بیندازد پرواضح است انتخاب چنین دوستی بر اساس تأثیر و تأثر موجود و حاکم بین دوستان لامحاله صلاح و نیکی روی خواهد آورد.

درباره پذیرش اخبار و اطلاعات اسلام دستور میدهد خبر دهنده باید مورد وثوق و اطمینان باشد در غیر اینصورت باید

لطفاً "ورق بزنید" ←

اسلام همه مسلمانان را در هر زمینه‌ای شناخت و شناسائی دقیق و کامل بوجد می‌نماید البته توصیه‌های شناختی قرآن و روایات بردونوع است.

اول شناختی که نسبت به خود انسان و جهانی که در آن زندگی میکند و اقوام و ملی که دچار انقراض شده از بین رفته‌اند. در این مرحله قرآن قدمی فرامر نهاده درباره لزوم آگاهی از چگونگی پیدایش حیات نیز توصیه‌هایی کرده دستور میدهد مسلمانان باید بکوشند معمای هستی و حیات را آشکار سازند.

در سوره النحل آیه ۶۹ میفرماید:  
 قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ و همچنین در سوره عنكبوت آیه ۲۵ میفرماید:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ رَوُّوا إِلَى اللَّهِ فَيُنزِلُ السَّمَاءَ سَحَابًا فَأُنزِلُ فِيهَا مَاءً فَتُخْرِجُ بِهِ أَشْجَارًا ذَاتًا مَوَارِدٍ  
 دوم شناخت مسائل اجتماعی و شوون زندگی که ضرورت آن قطعی بنظر برسد، اسلام دستور میدهد مسلمانان در انجام امور اجتماعی باید ضوابط و معیارهای اسلامی را که در زمینه شناخت است کاملا رعایت نمایند.

بعنوان مثال در انتخاب همسر دستور میدهد بجای توجه بجنبه‌های سطحی و مالی بدینداری و ایمان زنان توجه نمایند امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید:  
 عَلَيْكُمْ بِذَوَاتِ الدِّينِ یعنی بر شما باد زنان دیندار و مؤمن.

اکنون می‌پردازیم باینکه چگونه میتوان افراد را شناسایی کرد و اسلام در این باره چه معیارهائی را توصیه کرده است بدیهی است شناخت افراد بوسیله رفتار و کردار علاوه برآنکه نیازمند گذشت زمان‌های ممتد و طولانی است اصولاً "سطحی و بی‌ارزش است چه انسانها همیشه رفتارهای خارجی خود را توجیه مینمایند از این گذشته روحيات عمیق انسانها گاه برای خود افراد نیز پنهان میماند .

یکی از راههائی که برای درک و شناخت روحيات افراد که تقریباً "بطور ناخودآگاه انجام می‌پذیرد سخن گفتن افراد است انسانها وقتی سخن میگویند بدون اینکه خود توجه داشته باشند روحيات و نمایلات خود را آشکار میسازند بنابراین با تجزیه و تحلیل گفته‌های افراد میتوان بروحيات آنان کاملاً پی برد .

این روش همان مصاحبه است که در شناخت افراد در روانشناسی بکار گرفته شده است . در زمان یوسف صدیق که پیش از پیدایش فراعنه دوره موسی بوده است همین روش مصاحبه مورد استفاده قرار گرفته بوده است و مسلمانان بوسیله

دقیقا " تحقیق و پژوهش کرد تا مبادا انسان بکاری دست بزند که سرانجامش پشیمانی باشد .

خداوند در سوره الحجرات آیه (۴۹) میفرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ

درباره شأن نزول این آیه مفسرین نوشته‌اند که رسول خدا ولیدبن عقبه را برای دریافت زکوه نزد حارث فرستاد ولیدبن عقبه پس از طی مسافتی از راه باز گشته نزد رسول خدا آمده عرضکرد حارث از دادن زکوة امتناع ورزیده مرا بقتل تهدید کرد رسول خدا گروهی را برای سرکوبی حارث فرستاد آن گروه باتفاق حارث نزد رسول خدا آمدند رسول خدا (ص) فرمود حارث آیا ازدادن زکوه امتناع و نمایندده مرا تهدید بقتل نمودی؟ حارث در جواب گفت نه بخدائی که ترا مبعوث کرده نه من او را دیده‌ام و نه پیشتر من آمده است در این موقع آیه مذکور نازل شد رسول خدا فرمان یافت که اگر فاسقی پیامی می‌آورد نباید بدون تحقیق پذیرفت چه ممکن است دست بکاری زند که سرانجامش پشیمانی آرد .

آیات قرآن با این روش آشنائی پیدا کردند .

در سوره یوسف آیه ۵۴ خداوند میفرماید: **وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَسْخَلْتُ نَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدُنْيَا مَكِينٌ** امین پادشاه فرمان داد تا یوسف را نزد او برند وقتی یوسف را نزدش بردند در آغاز با او سخن گفت و بوسیله همین سخن گفتن‌ها یوسف را شناخته ویرا مقرب خود ساخت .  
در سوره الحجرات آیه ۶ میفرماید: **وَلَتَعْرِفَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ** ای پیامبر بزرگوار همانا تو میتوانی مردم را از لایلی سخنانشان شناسائی کنی .

علی السلام میفرماید : سخن بگوئید تا شناخته شوید زیرا انسانها در زیر زبانشان پنهان هستند زیرا الفاظ و کلمات همگی از کانال روحيات و تمایلات انسانها گذر کرده از آنها الهام پذیرفته شکل و فرم می یابند .

فراموش نکنیم پیش از آنکه دیگران بخواهند ما خود بوسیله حرف زدن خویشن را بدیگران معرفی مینمائیم .

علی علیه السلام در نهج البلاغه در جمله کوتاه دیگری میفرماید :

**إِيَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يَبْظُرُنْ عِيُوبَكَ** ما بطن تا میتوانید از سخن گفتن غیر ضروری اجتناب کن چه سخنان غیر ضروری نواقص و عیوب شما را آشکار میسازد .

آذرماه ۱۳۶۰



نشریه ماهانه

انجمن اولیاء و مربیان ایرلاند

وابسته به آموزش و پرورش

نشانی: تهران - خیابان انقلاب

خیابان فلسطین جنوبی

کوی مشتاق - شماره ۱/۲۴

تلفن: ۶۴۹۵۷۹ - ۶۴۲۱۱۶

۶۴۳۰۹۸ - ۶۴۸۹۲۱

صندوق پستی: ۱۳/۱۲۵۵

شماره مسلسل ۱۴۰ آذرماه ۱۳۶۰

طرح و تنظیم: هوشنگ موفق اردستانی

تک شماره ۳۰ ریال - سالیانه ۳۰۰ ریال

منقاضیان میتوانند وجه آبونمان را

به حساب ۱۷۱۷ بانک ملی شعبه مهر واریز

و فیش آنرا به انجمن ارسال دارند .



# نامه ای از مادر بزرگ

## بنویس. بنویس

روشنائی روز کم کم بتاریکی میگرائید و خورشید میرفت که در پس کوههای سربرفلک افراشته خود را از دیدگاهها مخفی و مستمندان را از گرمی و حرارتی که ظهرگاه پائیز بآنها ارزانی داشته بود محروم میکرد نسیم پائیزی میوزید و برگهای زرین درختانی که در حالتی خواب و بیدار بسر میبردند با شاخههایی که ماهها با یکدیگر انس و الفت گرفته و خو بسته بودند وداع میکردند و زمانی بس کوتاه بین زمین و آسمان معلق و سرگردان و تسلیم جهت باد بودند، گاه برسر رهگذران فرود میآمدند و پس از لحظاتی سرگردانی سرانجام بر روی زمین می افتادند و برای حفظ بقای خود تلاش میکردند اما متأسفانه تلاشها بی ثمر

است و بالاخره زیر پای غابران خرد، و با جاری رفتگران جمع، سپس سوزانده یا برویهم انباشته میشوند . . . . .

بله نباتات هم مثل همه جانداران زندگیشان دورانی دارد. در بهاران میرویند و جان تازه میگیرند، تابستان رشد میکنند و با فرا رسیدن پائیز و فصل خزان با زندگی بدرود میگویند یا خواب زمستانی میروند . .

من که در این روز آفتابی برای استفاده از گرمای آفتاب پائیز بروی نیمکت کنار یکی از میدانهای شهر نشسته بودم از تماشای زیباییهای طبیعت لذت میبردیم و بفکر فرو رفته بودم که صدای فریاد زنی که میگفت:

بچه مگه کوری، زیر پاتو نگاه کن،  
و سپس گریه دلخراش کودک که زانویش زخم و مجروح شده بود مرا از عالمی که در آن سیر میکردم بیرون آورد. . . . . سربلند کردم سرخی آفتاب که در حال غروب کردن بود از خلال ابرهائیکه قسمتی از آسمان را پوشانده بودند عبور میکرد و ابرهای سرخ فام زیبایی مخصوص با آسمان بخشیده بود.

نسیم ملایم کم کم بسوز زنده و نامطبوعی مبدل شد بطوریکه دیگر نشستن روی نیمکت نه تنها لذتبخش نبود بلکه آزاردهنده و مشمئزکننده بود برخاستم و براه افتادم. . . . . با شتاب می آمدم تا با حرکت سریع سردی هوا را کمتر احساس کنم، . . . . . بهنگام عبور به جلوی خانه خانم س. رسیدم چون فرزندان او را خیلی دوست دارم گفتم بهتر است که نزد او بروم و ساعتی را کنار آنها بگذرانم. . . . .

دگمه زنگ را فشار دادم صدائی از آنطرف پرسید:

کیه . . . . . ؟

گفتم:

بازکن، من هستم. . . . .

در ساختمان باز شد از پله ها بالا رفتم

در آپارتمان را برای ورود من باز کرده بودند، با خوشحالی وارد اتاق شده آغوش تا باز کردم بچه ها را باهم در آغوش گرفتم تا در آغوش گرفتن یکی باعث رنجش و دلخوری دیگری نشود. . . . .

زندگی چه زیبا و لذتبخش است،  
کودکان کانون خانواده را گرم و زنده نگاه میدارند، همان گونه که گل در باغ زیباست و بیاض و طبیعت زیبایی می بخشد کودک در منزل زیباست و بکانون خانواده گرمی و نشاط می بخشد. . . . . پس از خوش و بش با بچه ها و مادر بچه ها، مادر گفتم:

"خوب بچه ها حالا برین دنبال انجام تکالیف مدرسه که الان خوابتون میگیره"  
دخترک که از برادرهایش بزرگتر است نشست سرکارش و بنوشتن تکالیفش ادا مه داد. . . . . اما حسین کوچولو مداد را بین انگشتانش فشار میداد و سرش را بروی دست چپش یک وری گذاشته بود نه مینوشت و نه حرف میزد ساکت درعالم خودش بود. . . . . مامانش با سینی چای از آشپزخانه باناق آمد، وقتی او را دید که ساکت درعالم خودش است فریاد کشید:

ده بنویس. . . . .

حسین کوچولو از جا پرید گفت:

ترسیدم مامان. . . . .

مامانش چای را جلوی من گذاشت و

نشست پهلوی من مشغول صحبت شدیم. . . . .

از هردری سخن میگفتیم . . . . .  
علی که از نیلوفر خواهرش و حسین برادرش  
کوچکتر است مدرسه می‌رود اما چون در  
کودکستان است تکلیف شبانه ندارد و آمد  
نزد مادرش گفت  
مامان اجازه میدین تلویزیون را باز  
کنم الان برنامه کارتن است؟ . . . .

مامان گفت:

نه برای اینکه نیلوفر و امیرحسین  
حواسشان پرت میشود و تکلیفشان را  
نمی‌نویسند . . . . .

علی شروع کرد به نق نق زدن . . . . .  
مامانش گفت: برو پائین پهلوی مامان بزرگت  
آنجا تلویزیون تماشا کن . . . اما علی زیر بار  
نمیرفت و امیرحسین کوچولو زیرچشمی به  
مامانش و علی نگاه میکرد . . . مامان فریاد  
کشید:

بنویس . . . بنویس . . تو منو کشتی . .  
من با بچه شیرخوار خودم را سرگرم  
کردم مامان حسین کوچولو هم رفت کنار  
دست او نشست و گفت بنویس . . . .  
حسین کوچولو تازه نوشتن چند کلمه  
مثل آب و بابا و نان را یاد گرفته بود تکلیف  
امشیش آبادان بود . . . . . مادر در نوشتن  
اورا کمک میکرد، پسرک در نوشتن آب، الف  
را از بالا به پائین مینوشت اما وقتی  
میخواست بابا یا آبادان را بنویسد پس از  
نوشتن ب الف را از بالا به پائین میکشید و  
به وصل میکرد هرچه مادرش میگفت بابا که

مینویسی بعد از ب الف را از پائین به بالا  
ببر او میگفت نه من بلد نیستم . . . هرچه  
مادر باو گفت او گفت بلد نیستم، مادر الف  
را که او از بالا میکشید به ب وصل کند پاک  
میکرد که او از پائین ببالا بکش پسرک هم  
آنها که مامان میکشید با مداد پاک کن پاک  
میکرد و میگفت:

خانم مون گفته اینطور بنویس . . جنگ

بین مادر و پسر مغلوبه شد پسرک بهیچوجه  
زیربار حرف مادر نمیرفت . . . . . مادر با  
خطکش او را تهدید میکرد که میزنم حسین  
میگفت بزنی . . من نمی‌ترسم . . خانم مون  
اینطور گفته . . . . .

مادر عصیانی بود که ممکن نیست  
معلمت بگوید تو الفی را که باید به ب  
بچسب از بالا به پائین بکش . . پسرک گریه  
میکرد و حرف خودش را تکرار میکرد که  
خانم مون گفته . . دانه‌های اشک از چشمان  
سیاهش بروی گونه‌هایش می‌غلتید وزیر  
چانه‌اش محو میشد . . . . گریه او مظلومانه  
بود پدر سرش را بخواندن روزنامه و صحبت  
بامن گرم کرده بود که اشکهای فرزندش را  
نبیند . . . . . هردونفر ما ناظر این منظره  
بودیم ساعت نزدیک ۸ شب بود هنوز یک  
صفحه را تمام نکرده بود یک صفحه دیگر  
مشق و دوصفحه حساب، یک دیکته مشق  
بقول خودش و یک دیکته حساب هم باید  
مینوشت . . . . . مادر میگفت بنویس . . . . .  
او اشک میریخت و سعی میکرد هرکلمه را که

بنویسد همانطور بنویسد که در کتابش نوشته، یک جزئی اختلاف کافی بود که او مدادپاککن را بردارد و پاک کند و از نو بنویسد .....

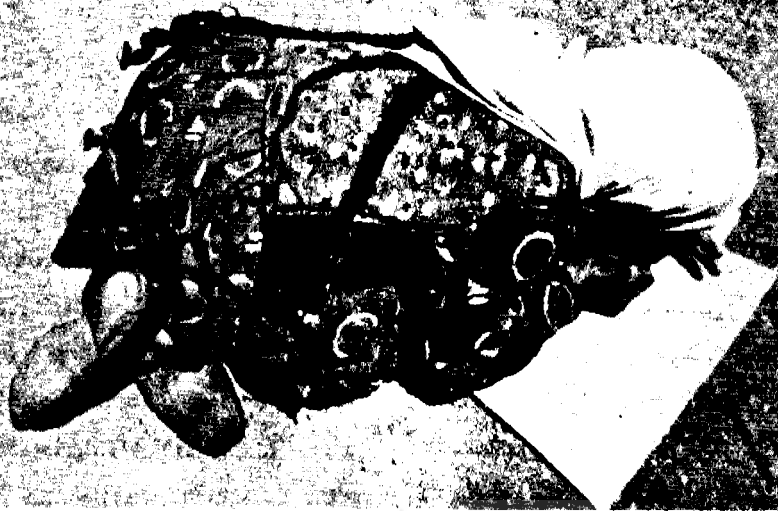
پدر ناراحت بود اما هیچ نمیگفت چون معتقد است که بچه باید از روز اول خوب درس بخواند و تکالیفش را انجام دهد تا عادت کند، بعلاوه میترسید اگر حرف بزند و فرزندش در آینده خوب درس نخواند موجب و مسیبتش او باشد، مادر هم که باید زندگی یک خانواده شش نفری یعنی خودش شوهرش و چهار فرزندش را اداره کند بیشتر از این ظرفیت ندارد از کار روزانه خسته است و شب هنگام هم باید به تکالیف فرزندانش رسیدگی کند که خوب آنها را انجام دهند .... تردیدی نیست که او هم فرزندانش را دوست دارد ... اما هم آنها را دوست دارد هم بسعادت و آینده آنها می اندیشد .... او میخواهد نهالی را که امروز پرورش میدهد فردا پرثمر و پر بار باشد .... پدر هم همین را میخواهد اما هر دوی آنها می بینند که بچه ظرفیت و قدرت ندارد و نمیتواند بنویسد .... اگر مداد را میان انگشتانش میفشارد و در یک ساعت فقط یک سطر یعنی چندکلمه نوشته است برای این است که او عادت بنویشتن ندارد برای عادت کردن و راحت و روان نوشتن زمان لازمست .....

بالاخره ساعت ۹ بعدازظهر بود پسرک

هنوز یک صفحه نوشته بود من هم مجبور بودم با آنها خداحافظی کنم و بخانهام بازگردم .....

پس از چند روز شنیدم که خانم معلم وسیله عموی حسین برای مامانش پیغام فرستاده که حسین بچه خوب و مرتبی است، شما برای انجام تکالیفش باو سختگیری نکنید ... اگر او تکالیفش را نوشت من در مدرسه او را وادار بنویشتن میکنم شنیدم که شما در منزل برای انجام تکالیفش باو سختگیری میکنید مثلا "برای نوشتن آبدان شما باو سخت گرفته اید و یا شاید او را تنبیه کرده اید او را بحال خودش بگذارید من در مدرسه او را وادار میکنم بنویشتن و بالاخره یاد میگیرد .....

شنیدن این مطلب نه تنها برای من تعجب آور بود بلکه برای مادر حسین هم تعجب آور بود مادر از پسرک پرسیده بود که آیا تو راجع باین موضوع به خانم چیزی گفتی او که بچه راستگوئی است گفت نه ... پس معلم ماجرا را از کجا میدانسته ....؟ چرا گفته باو سختگیری نکنید؟ سختگیری پدر و مادر در منزل که کار معلم را آسان میکند چه حکمتی درکار است که او گفته نسبت به حسین سختگیر نباشید .... از حسین خوشش می آید، حسین که بچه بی آزاری است حرفی درش نیست .....



بقیه از صفحه ۳۹

کند و آماده شود تا یک انتخاب صحیح و عاقلانه انجام دهد و مسیر طبیعی زندگی را طی نماید ، بزرگان جهان دانش مانند بوعلی سینا و فارابی و زکریای رازی و ... و هزاران نمونه دیگر هرگز از بی‌ارنباطی یا گروه همسن تا همجنس دچار عقده نشدند

این خلاف فطرت و طبیعت آدمی است و شاید این عقده شود نه آن که هرنوجوانی وظیفه خود را بشناسد ، نقش خویش را از لحاظ مذکر و مؤنث و آنچه جامعه بعهده او محول کرده بشناسد و بداند و عمل



۲- در جریان تربیت اخلاقی کودکان و نو- جوانان و گروه آنان باید مسئله انتقال توجه داشت ، بچه از محیط خانه وارد کودکستان و دبستان میشود انتقال اول - بعد در نظام آموزشیها وارد مدرسه راهنمایی میشود انتقال دوم - بعد گروه تغییر میکند وارد دوره دوم دبیرستان میشود ، انتقال دیگر و در این جا نکات زیر اهمیت دارد :

الف - تغییرات جسمی ب - تغییرات رغبتها از زودگذر به ثابت ، توجه به همسالان در طرح فرهنگی مشابه ج - تغییرات نوع فعالیتها ، رفاقتهای زودگذر دوام پیدا میکند د - هویت روانی بصورت ثابت و آشکار در میآید .

در دوره نوجوانی وضع تربیت فرد در گروه خیلی اهمیت دارد ، بقول یکی از دانشمندان ((... شیرخفته بیدار میشود ، رشد میکند غدد ترشحات جدید دارند ، صلح و آرامش قبلی از بین میرود ، حضور همزمان گرایشهای متناقض و مانعالجمع مشاهده میشود ، غیر مولد در عین حال خلاق و پرنثر ، نوع دوست و خودخواه ، فدائی و بیایمان اجتماعی و مجرد - مطیع در برابر رهبر - در عین حال بیاعتنا بمرجع - حساس و بیعاطفه - ایدهآلیست و بدگمان - ریاضتکش و افسار گسیخته - خوشبین و بدبین - مشتاق و بی تفاوت )) درود خدا بر امام صادق (ع) پیشوای ماکه فرمود : علیکم بالاحداث فانهم اسرع بکل خیر .

در مسئله انتقال باید ناپوستگیها را کاهش داد ، این یک بحث دقیق تربیتی است و از حوصله این گفتار خارج است ، اجمالا یعنی مسیر حیات همچون رودخانه‌ای بهم پیوسته باشد ، هدف داشته باشد و به دنبال هم بدریای ابدی متصل شود .

۳- مسئله ارزشها و فرهنگ جوانان در گروه همسن - جوانان و تازه بالغین بیش از هر چیز فرهنگ گروه همسن را می‌پذیرند ، طرز لباس پوشیدن آرایش مو ، صحبت کردن ، کتاب خواندن و بسیاری امور دیگر در میان اعضای گروه شباهت دارد .

(( فرهنگ جوانان بوسیله نسلهای متوالی از طریق تعلیم و پیروی افراد جوان‌تر از افراد مسن‌تر باقی میماند و منتقل میگردد )) باید توجه داشت که فرهنگ گروهها اختلافاتی دارد ، آنها که به مدرسه نرفته‌اند و آنها که رفته‌اند ، آنها که زود ازدواج میکنند و آنها که دیر اقدام میکنند افرادی که زود بکار مشغول میشوند ، افرادی که اصول اعتقادی دینی آنان محکم است ، همه باهم اختلافاتی دارند ، گروههای شبیه ، فرهنگ خاص خود بوجود میآورند ، اگرچه تمام گروهها در بعضی امور شباهت دارند ، مثلا مشاهده میشود ، لباس پوشیدن و آرایش موی ، شاگرد بنا یا دانشجوی هم سن خود ، دختر خانم نازه ازدواج کرده خانه دار و دختر دانشجوی

لطفاً ورق بزنید

کدام است ؟

۴- و آخرین نکته توجه به انواع گروههای همسن است و تعداد آنها این مطلب در جوامع مختلف متفاوت است ، گاهی چند نفر



گردهم میآیند ، گردش میروند باهم هستند شروع به عمل خیر میکنند و یا قالباق اتومبیل میدزدند ، در بچههای کوچکتر شیطنت ها ، بازیها ، روی دیوار نوشتن ها ، آمادگی برای

دانشگاه شبیه یکدیگر است ، آگاهی در این امور برای مربی بسیار ضروری است ، در مورد ارزشها یا معیارها یا میزانهای گروهی باید بدانیم که گروه بوسیله معیارها رفتار افراد را تحت تاثیر قرار میدهد ، افراد یک گروه بدون توجه از میزانهای گروهی پیروی میکنند ، حمایت میکنند و حمایت میشوند ، میزانها وجدان جمعی گروه است میزانهای گروهی در نحوه قضاوت افراد ، طرز فکر و تمایلات ایشان تاثیر دارد ، تاثیر این میزانها روی دو دسته خیلی زیاد است ، یکی آنها که احتیاجات اساسی شان در خانه تامین نمیشود و در گروه زمینه فعالیت مساعد دارند و دسته دیگر آنها که در همانند ساختن رفتار خود با پدر و مادر توفیق پیدا نکرده اند ، سعی میکنند خود را مشابه رهبران گروه سازند ، توجه باین امور برای مربی و والدین فوق العاده ضروری است .

ارزشهای گروهی در اخذ تصمیم نوجوانان و جوانان در هر مرحله موثر است ( ( ارزشها عنصر اساسی ترکیب کننده در جریان اخذ تصمیم هستند باین صورت که ادراک فرد را از خصوصیات عوامل اجتماعی نظم میدهند مرتب میکنند و متحد میسازند ، وظیفه معلم و مربی و والدین است که ارزشهای اصیل را با رهبر گروه یا در خود گروه مطرح سازند چه چیز ارزشمند است ؟ ارزشهای اساسی

مسابقه با بچه‌های دیگر در داخل کوجه وگاهی تعداد اعضای گروهها بسیار زیاد میشود بصوری که درجوامع بزرگ دنیا می بینیم چندسال قبل هیپی‌ها و بینل‌ها در آمریکا گردهم آمدند یک گروه عظیم تشکیل دادند آرام و بی سروصدا حدود صد هزار نفر ، چند روز نشستند و گفتند و برخاستند هیچ حادثه ناگواری رخ نداد بنا به نقل روزنامه‌ها سازمانهای بهداشتی و مسئول آنها را محاصره و معاینه کردند حدود ده درصد به بیماری های جنسی مبتلا شده بودند !

نتیجه : گروه همسن یا همسالان از جهات اجتماعی ، اقتصادی ، اخذ تصمیم ، انتخاب به معنی وسیع کلمه ، اخلاقی و دینی فوق العاده در تغییر و تشییت رفتار کودکان و جوانان تاثیر دارد این تاثیر میتواند درجهت مثبت یا منفی باشد ، آنچه مهم است هدایت و رهبری گروه ، بوسیله والدین ، معلمان ، مربیان و گویندگان است وظیفه ما چیست ؟

هر فرد بنا به مسئولیت دینی و وجدانی وظیفه دارد با هر نوع اشتغال نسبت به تربیت اخلاقی کودکان بی تفاوت نباشد ، این عذر قابل قبول نیست که من گرفتاری دارم ، مسئولیت اداری دارم ، شغل روزانه من سخت و طاقت فرسا است . بیش از این به تربیت بچه‌ها نمی‌رسم ، معلم و حقوقم کم است بیش این نمیتوانم

ممکن است همه این عذرها صحیح باشند اما رفع مسئولیت نمیکند وظیفه والدین است که پیوسته در نقش فردی از افراد گروه همسن با بچه‌ها همراهی داشته باشند ، لااقل هر هفته یک بار با بچه‌ها بنشینند و صحبت کنند ، بازی کنند ، تمایلات آنها را رهبری کنند ، وظیفه معلمین است که با تشکیل کلوبها ، گردش علمی ، بازیهای دسته جمعی ، سرکلاس و در هر موقعیت دیگر بچه‌ها را بکارهای گروهی خلاق و پرشمار در جهت اخلاقی و دینی رهبری نمایند و اگرچه عده آنها کم باشد ، وظیفه مربیان تعلیمات دینی ، معلمین قرائت قرآن و راهنایان مذهبی است که به فکر بچه‌ها باشند در شیوه تعلیم و تربیت دینی تجدید نظر کنند ، رغبتها و تمایلات و نیازها و استعدادهای اطفال و نوجوانان را بطور نسی هم که شده بشناسند .

بچه‌ها را بدین و مذهب علاقمند سازند و از کلیه امکانات معقول و وسائل کمک آموزشی استفاده نمایند ، باشد که از این طریق وظیفه خود را در حد استطاعت انجام داده باشیم و به پیشگاه مقدس امام زمان (ع) ارواحنا فداه ماجور باشیم که (( اِنْ اُرِيدَ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتَ وَمَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاللّٰهُ اٰبِيبٌ )) وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ .



خلاصه پس از چند روز معلوم شد که پدر این شگرد را بکار گرفته برای اینکه هم مادر از شدت سختگیری‌اش نسبت به حسین کوچولو بکاهد هم خودش مستقیم دخالتی نکرده باشد پیغامی به معلم نداده بود. بلکه پیغام نتیجه‌سازش بوده که دو برادر یعنی پدر و عمو بین خودشان کرده بودند . . . . . اینجا یک موضوع مورد سؤال است و آن اینست که آیا معلم کلاس اول نمیداند کودک خردسال که تا دیروز تمام وقتش به بازی میگذشته از امروز که بمدرسه آمده یکبارہ نمیتواند عوض شود، عادت چندساله را نمیتوان یکبارہ از سر بچه انداخت . . . . . بچه‌ای که هنوز یک‌یادوساعت آرام سرکلاس

نشستن را یادگرفته، بچه‌ای که هنوز بلد نیست مداد را بدست بگیرد چگونه میتواند با گذشته‌اش بکلی وداع کند و از امروز دیگر یادی نکند، ندود، فیلم کارتونی تماشا نکند، بالابلندی بازی نکند . . . پس این بچه نیروی بازیش را کجا مصرف کند این بچه بد اخلاق میشود، زورگو میشود . . . حرف گوش نمیکند . . . . . مداد را میان انگشتانش میگرداند وقت را میکشد تا مشقش را ننویسد . . . . . دستی که عادت بگرفتن مداد نکرده . . . . . دستی که چیزی ننوشته نمیتواند یکبارہ به بنشیند ۶ صفحه مشق و حساب و دیکته بنویسد . . . صاحب این دست دنبال راه فرار میگردد، برای مبارزه کردن چون قدرت، نیرو و توان مبارزه با

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی  
پرتال جامع علوم انسانی

شمای معلم با شمای مادر را ندارد از طریق منفی با شما مبارزه میکند بازی نمیرسد بکند اما مشق هم نمینویسد با مداد بازی میکند .....

البته ما بمعلم نه اعتراض میکنیم و نه دستور میدهیم ، معلم واقعا "مقامش ارجمند است واقعا" مقامش والا است، و بچه‌ها ناخودآگاه این مقام را برای معلم قائل هستند، حرف معلم برای آنها حجت است هرچه او بگوید آنرا صحیح میدانند، او را قادر بانجام هر امری میدانند، آنچه را او گفته همان را میکنند ..... اصولا "ما به معلم حق اعتراض نداریم، اما حق سؤال کردن را همه کس دارد، این حق را شاگرد دارد و هم پدر و مادر او حق دارند سؤال کند بپرسد تا لاقل خودش یا از اشتباه بیرون بیاید یا طرفش که او هم یک انسان است و هر انسانی ممکنست اشتباه بکند از اشتباه بیرون بیاید .....

آیا بچه وقتی قدم به صحن مدرسه گذارد دیگر بچه نیست؟ دیگر بچگی ندارد نمیخواهد بازی کند .....؟ نمیخواهد بدود ...؟ نمیخواهد فریاد بکشد .....؟ نمیخواهد شادی کند ..؟ چرا .. چرا ... کودک بهمه این کارها نیاز دارد شاید بهتر باشد روزهای اول یعنی ماههای اول که کودک بمدرسه میرود معلم با او مدارا کند برای شب باو تکلیف یا ندهد یا اگر میدهد خیلی کم بدهد تا بچه که در مدرسه ساعتها

مقید نشسته، ..... بمعلم گوش داده .... خوانده و نوشته ... اکنون فارغ بال بازی کند ..... بدود ... جیغ بکشد ... فیلم کارتون تماشا کند .. چون همان فیلم کارتن هم برای او آموزنده است ... ضمنا بازده کار چنین معلمی پس از دوسه ماه بیش از بازده کار معلمی است که تمام وقت منزل بچه را برای انجام تکالیف گرفته ...

بجای که در منزل باید تمام وقتش را بانجام تکالیفش بگذراند مثل شیری میشود که او را در قفس کرده‌اند، آزادی بازی کردن، دویدن و فریاد کشیدن را از او گرفته‌اند، آنوقت بیک بچه هم سن و سال خود که میرسد با او نمیسازد میخواهد نیروی های مصرف نشده بدنش را یکباره صرف کشتی گرفتن، مشت زدن، لگدزدن و حرف بد زدن به بچه دیگر بکند چنین بچه‌ای یا خموش و خمود میشود یا عصیانگر بهر حال بچه طبیعی و نورمال نخواهد بود .....

اما یک سؤال هم داریم از مادر و پدر بچه‌ها ... میدانیم که اداره یک منزل یا یک خانواده چند نفری بدست یک نفر مشکل است ..... توانفرسا است ..... اما چه میشود کرد؟ شهامت و شجاعت لازم دارد .. کودک گناهی ندارد او به میل خود قدم در این صحنه کارزار زندگی نگذاشته است، این میل و رضا و خواسته شما بود که او را مجبور کرده که ناخواسته پا بمیدان گذارد

چون خواسته شما بوده با او بسازید او را باری دهید . . . بگذارید اعتماد و اطمینانی را که به معلمش دارد داشته باشد این حس اطمینان و اعتماد را از او بگیرید، از این اعتماد و اطمینان نگاهید . . . . . اگر آگاهی به آنچه بین او و معلمش گذشته است ندارید ناآگاهانه قضاوت نکنید و حکم صادر ننمائید اول از معلمش سؤال کنید برایش بنویسید پاسخ بگیرید اگر او اشتباه کرده بطور معقول و منطقی اشتباه او را تذکر دهید اگر خودتان اشتباه کرده‌اید از اشتباه بیرون بیائید و شهادت پوزش خواستن داشته باشید . . . . .

نه همچون مادرانی باشید که وقتی فرزند را بمدرسه فرستادند بکلی او را بامید مدرسه رها میکنند و نمیدانند کجا میرود، کی میرود، کی برمیگردد، کلاس چندم است، درس میخواند یا نمیخواند، اصولاً "بمدرسه میرود یا جای دیگر سرگرم بازی میشود و موقع ظهر که زنگ مدرسه‌ها بصدا درآمد هرکجا که هست بخانه باز میگردد؟ نه اینکه مته رابه خشخاش بگذارید از وقتیکه بچه از مدرسه بمنزل آمد چون یک اسیری او را بگوشه‌ای بنشانید کیف و مشقش را جلوی چشم بگذارید و بگوئید بنویس . . . بنویس . . . بخوان . . . بخوان . . . بگزارید بچه هم بچگی، بازی و شیطنتش را بکند هم درسش را بخواند، وقتی برای بازی، وقتی برای گردش، وقتی برای انجام تکالیف وقتی هم

برای خوراک و استراحت . شما توقع نداشته باشید که کودک وقت بازی را مشق بنویسد، وقت گردش را که باهم میرفتید حالا باز هم مشق بنویسد وقت مشق و انجام تکالیف را هم که انجام بدهد بعد سرش را روی کتاب بگذارد و مداد میان انگشتانش باشد و خوابش برود

کودکی که درخردسالی کارها و بازیهای اقتضای سنش را نکند در جوانی سرخورده است همیشه افسوس دوران بچگی را میخورد و غالباً " اینگونه افراد چون خود ناکامی کشیده‌اند و از کودکی و جوانی بهره نبرده‌اند وقتی صاحب فرزند میشوند برای اینکه فرزندانشان مثل خودشان عقده پیدا نکنند آنها را آزاد میگذارند و چه‌بسا که فرزندان اینگونه افراد بی بندوبار، بادی بهر جهت و لایابانی بار می‌آیند . . . . . پدر و مادر چه بهتر است که همیشه رعایت اعتدال را بکنند . . . . نه بچه‌ها را زیاد در محاصره بگیرند نه زیاد آزاد بگذارند، زیرا آزادی زیاد بی بندوباری و خودسری بیار می‌آورد محاصره زیاد گوشه‌گیر و عقده‌ای بار می‌آورد که این هردو بزیان و ضرر جامعه است .

شما پدران و مادران که فرزندان خود را برای فردا تربیت میکنید سعی کنید که از افراطها و تفریطها در راه تربیت آنان بپرهیزید تا آنها را افرادی موفقی و منطقی و مفید بجامعه فردا تحویل دهید .

بیار خواهد آورد .

از دیگر نکات اساسی بحث ما میزان توقع بزرگسالان از کودک ونحوه قضاوتشان برکار اوست ، این خود مسئلهایست که عده کثیری از اولیاء غالباً با آن مواجه میباشند ، ولی عدم توجه ویاعدم شناخت ودرک صحیحشان از این واقعیت ، پیوسته آنان وفرزندانشان را با مشکلاتی مواجه میسازد ، و آن اینکه ، هر کودک را باید باتوجه به ویژگیهای سنی و روانی ومیزان رشد فکری وعاطفی او وبادر نظر گرفتن تمامی نیازها وتواناییهایش مورد بررسی وقضاوت قرار داد ، بدین معنی که نباید یک کودک را در رابطه با کودک دیگر مقایسه کرد وبصرف اینکه چندسالی از کودک دیگر بزرگتر است ، وی را چون بزرگسالان بحساب آورد وکلیه نیازهای سنی وواقعیتهای روحی او را نادیده گرفت ، چرا که اینگونه قضاوتهای نامعقول نه تنها مشکلی را نمی-گشاید بلکه پنهان وآشکار برشدت آن خواهد افزود .

باید توجه داشت که یک کودک ، همواره یک کودک است ، ووجود کودکی کوچکتر در کناروی ،نیازهای طبیعی اورانفی نمی سازد . یعنی ، مثلاً " درمورد مذکور ، کودک هفت ساله مانند هر کودک دیگری نیازمند به محبت ، توجه و مراقبت اولیاءخود میباشد و نه تنها وجود برادر کوچکتر نمیتواند ویژگیهای روانی وی را محو سازد بلکه

بلعکس گاهی میزان حساسیت و توقع چنین کودکانی بر اثر رفتار نامناسب اولیاء گسترش می یابد ، که در اینصورت نیازمند به مراقبت دقیقتر پدر و مادر خود میباشند . باید پیوسته در نظر داشت ، هنگامیکه کودک به میزان معینی از رشد رسید ممکن است از نظر برخی فعالیت های فیزیکی و جسمانی احتیاج چندانی بمراقبت نداشته باشد ، ولی مراقبت وتوجه روانی وعاطفی چیزی نیست که کودک از آن بی نیاز باشد ( ضرورت این نیاز نه تنها در زندگی کودک که در سراسر زندگی بزرگسالان نیز مشهود است ) .

همچنین باید کلیه واقعیتها اعم از توانائی علاقمندی ، دیگر ویژگیهای روانی وشرايط زمانی را در نظر داشت ، در اینصورت است که میتوان در هر مقطع از زندگی کودک ، مسئولینتهائی متناسب وسازنده به وی واگذار کرده واز این طریق به رشد شخصیت او کمک نمود ، بدیهی است که در سپردن مسئولینتها بکودک باید همواره سود وزیان خود او را در نظر داشت ، نه اینکه معیار انتخاب ، مشکلات وگرفتاری خودمان باشد در پایان ، از سخن دیگرحضرت (ص) بهره میجوئیم که دراین باره میفرماید آنچه از قدرت کودک بر میآید از او بپذیرید واز آنچه نتوانسته انجام دهد در-گذرید وباوی سخنان تحقیرآمیز نگوئید و به سفاقت و حماقت نسبتش ندهید .